



## بسمه تعالی

محیط طباطبائی هنگامه ای بود در دانش و ادب و معرفت، این مقاله با عنوان «هنگامه» به مناسبت بزرگداشت پنجاه سال تحقیقات و مطالعات آن مرد بزرگ نوشته شده و در کتاب «محیط ادب» بکوشش: حبیب یغمائی، سیدجعفر شهیدی، محمد ابراهیم باستانی پاریزی، ایرج افشار، در سال ۱۳۵۸ بوسیله دبیرخانه هبات امنای کتابخانه های عمومی کشور انتشار یافته است.

دکتر ضیاء الدین سجادی  
شهریورماه/۱۳۷۱ شمسی

## دکتر ضیاء الدین سجادی

# هنگامه

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گفته اند که مجمع و انجمن و معرکه باشد و دکتر معین این بیت را در حاشیه از فرهنگ رشیدی در این مورد آورده: «ای شکسته حسن تو هنگام گل - باده عشرت فکن در جام گل» و او در ذیل هنگامه ذکر کرده که در گیلکی هنگامه Hangama به معنی غوغا و شلوغی است.

در فرهنگ رشیدی<sup>۱</sup>: «مجمع مردم و به معنی وقت مرادف هنگام نیز آمده فردوسی گوید: چو هنگامه خواب بودش بخت...»

در فرهنگ سروری<sup>۲</sup>: «هنگامه یعنی مجمع و انجمن بازیگران و قصه خوانان که به عربی معرکه گویند، مثالش شاعر گوید: تنها نه همین معرکه من به تو گرم است - هنگامه صد سوخته خرمن به تو گرم است» و به معنی وقت نیز آمده چنانکه حکیم فردوسی فرماید: چو هنگامه خواب بودش بخت...»

چو هنگامه خواب بودش بخت  
به بازارگان چیز دیگر نگفت  
در تلفظ متداول امروز ما «هنگام» به کسر (هروم) رواج دارد اما در فرهنگهای فارسی با تلفظ اصلی ضبط شده و یکی از معانی آن وقت و زمان است، و معانی اصطلاحی دیگری بعداً پیدا کرده که به آنها اشاره خواهیم کرد و پیش از آن مناسب است معانی کلمه را از فرهنگها نقل کنیم با توجه به اینکه در قدیم ترین فرهنگ فارسی یعنی لغت فرس اسدی و دومین فرهنگ یعنی صحاح الفرس این کلمه ضبط نشده اما در فرهنگهای دیگر به این گونه است.

«در برهان قاطع<sup>۳</sup>: در هنگامه بروزن شهنامه، مجمع و جمعیت مردم و معرکه بازیگران و قصه خوانان و خواص گویان و امثال آن باشد» و این فرهنگ در معنی «هنگام» نیز نوشته: «به معنی هنگامه هم

هنگامه به فتح (هروم) از ریشه «هنگام» است<sup>۱</sup> و خود کلمه «هنگام» به فتح اول در اوستا هنگام Hangama تلفظ می شده است.

هنگامه ظاهراً تا قرن ششم هجری همان معنی وقت و زمان را داشته و در شاهنامه نیز به همین معنی آمده و ابیات بسیار با این واژه در شاهنامه دیده می شود و از آن جمله است:

به هنگامه بازارگشتن ز راه

همانا نکردی به لشکرنگاه<sup>۲</sup>

چو هنگامه زادن آمد پدید

یکی دختر آمد ز ماه آفرید<sup>۳</sup>

چو هنگامه رفتن آید فراز

زمانه نگردد به پرهیز بازه

در فرهنگ آندراج<sup>۱۰</sup>: «هنگام و هنگامه با بفتح (ف) وقت و مجمع مردم و جز آن گام و آنگامه به همزه مدبل آن و بدین معنی بالفظ بستن و چیدن و بازچیدن و برهم زدن و نشستن و نهادن و به معنی صحبت با لفظ داشتن، میرزا بیدل: نگردي ای صبا برهم زن هنگامه عمرم که من مشت غباری کرده ام نذر سرکوثی».

و در این فرهنگ شاهد دیگری آمده به این ترتیب: و خواجه شیراز: دانا که دید شعبدۀ چرخ حقه باز- هنگامه بازچید و در گفتگو بیست» و این بیت ضمن غزلی به مطلع: زلفت هزار دل به یکی تارمویست- راه هزار چاره گر از چارمویست» در چاپهای قدیم حافظ مانند چاپ قدسی<sup>۱۱</sup> و چاپ خط محمود حکیم فرزند وصال<sup>۱۲</sup> و بعضی از چاپهای تازه تر مثلاً چاپ انجوی<sup>۱۳</sup> آمده اما مصراع اول اینطور است: «دانا چو دید از ای چرخ حقه باز» و در چاپ پزیمان<sup>۱۴</sup> نیز هست اما اینطور: «دانا چو زد چرخ حقه باز» و در چاپهای دیگر مانند چاپ قزوینی و جلالی نائینی و دکتر خانلری اصلاً این بیت وجود ندارد.

در فرهنگ آندراج ترکیبات هنگامه هم آمده و در فرهنگ مترادفات و اصطلاحات همین مؤلف ذیل هنگامه و شور و غوغا ترکیباتی ذکر شده مانند کاسه به هم خوردن و برهم زدن... یا هوی «حمام زنانه» مثلی است مشهور در مقام شور و غوغا گویند:

«من و هنگامه بیهوده گشتاران معاذالله

که حمام زنان ز آواز پای مور شد گوشم»  
صائب

فرهنگ مدار الافضل<sup>۱۵</sup>: «هنگامه (ف) آنجا که قصه خوانان و بازیگران جمع شوند و به مطلق مجمع نیز، چنانکه مؤلف در هجوا سب گفته است: گر زمانی بگذردم از شوق در جمع کثیر از قضا نهند یکی بیرون از آن هنگامه گام فرهنگ جهانگیری<sup>۱۶</sup>: «هنگامه با اول مفتوح به ثانی زده جمع مردم را گویند شیخ آذری نظم نموده:

با که آید ز شهرهای جهان آنچه شهری ندیده باشد آن خلق آنجا شوند هنگامه باز گویند از آن به شهنامه در المعجم الذهبی تألیف دکتر التونجی «هنگامه» به معرکه، جمعیه، غوغا، جلیه، ضوضاء، وقت و زمان معنی شده و معادل عربی «هنگامه جو» محارب و مشوش آمده است.

از قرن ششم هجری بعد «هنگامه» بیشتر به معنی

معرکه بازی و کشتی و قصه گویی و شعبده و حقه بازی و امثال آن آمده چنانکه سنائی غزنوی گفته است<sup>۱۷</sup>:

چند گزیدی بسان بسی ادببان

گرد هنگامه های بوالعجبان

و «بوالعجبان» حقه بازی و شعبده گران و شگفتی کنندگان هستند.

دهخدا در لغت نامه در معنی جمعیت و ازدحام و معنی هرگونه ازدحام و غوغا، بیتی از رودکی آورده که این است:

هنگامه شب گذشت و شد قصه تمام

طالع به کفم یکی نینداخت کجه<sup>۱۸</sup>

اما ظاهراً در این بیت همان معنی وقت و زمان در نظر شاعر بوده است و شاید به مناسبت «قصه تمام شدن» هنگامه را به معنی هرگونه ازدحام و غوغا بتوان گرفت، و این معنی بیش از قرن ششم کمتر مفهوم می شود.

دهخدا بیتی دیگر از فرخی سیستانی آورده با ترکیب «هنگامه مانی» و نوشته: در تنهاموردی که شاهد آن یافته شد کنایه از ارتگ یا ارتگ مانی است، و بیت این است:

از ساز مرا خیمه چو هنگامه مانی است

وز فرش مرا خانه چو بیستخانه فرخار

ولی در دیوان فرخی چاپ دکتر دبیر سیاقی<sup>۱۹</sup>

مصراع اول بیت این طور است: «از ساز مرا خیمه چو کاشانه مانی» و «هنگامه مانی» نسخه بدل است.

و در همین دیوان فرخی غالباً «معرکه» به معنی میدان جنگ آمده مثلاً<sup>۲۰</sup>:

به روز معرکه از توحادر نداند کرد

کسی که اوز قضا خدای کرد حذر

و می دانیم که «معرکه» غیر از میدان جنگ

معادل همان هنگامه در معنی جمعیت و غوغا و میدان

✱ در متون فارسی اوائل قرن ششم و بعد از آن «هنگامه» به همان معنی معرکه بازیگران و قصه گوین و بوالعجبان و خواص گویان آمده و معنی جمعیت و مردم نیز از همان گرفته شده است.

بازی و شعبده و مانند آن است.

در متون فارسی اوائل قرن ششم و بعد از آن «هنگامه» به همان معنی معرکه بازیگران و قصه گوین و بوالعجبان و خواص گویان آمده و معنی جمعیت و مردم نیز از آن گرفته شده و رفته رفته این معانی و مفاهیم قوت گرفته و ترکیبات گوناگون از «هنگامه» ساخته اند. که درباره آنها گفتگو خواهیم کرد.

اما یکی از متون معتبر و معروف قرن ششم هجری که کلمه «هنگامه» را بیشتر و متناسب به کار برده مقامات حمیدی است. و قاضی حمیدالدین در این کتاب به مناسبت مجلس مقامه گویی و بساط سخنوری و جمع کردن مردم و قصه گفتن و سرگرم کردن آنان، غالباً هنگامه را به کار برده و یک مورد نیز آن را مرادف «مقامه» گرفته<sup>۲۱</sup> و همان معانی جمعیت مردم و جای ایستادن آنان برای حکایت شنیدن را اراده کرده و آن مورد این است<sup>۲۲</sup>: «ومن بر گوشه ای از آن هنگامه و بر طرفی از آن مقامه. متفکر آن مقاتل و متحیر آن حالت بودم».

و جاهای دیگر که کلمه «هنگامه» را آورده این موارد است:

«بساط هنگامه در نوشتند و پیر و جوان هر دو بر گدشتند»<sup>۲۳</sup>.

«چون گامی چند برداشتم ورسته و صنفی چند بگذاشتم، جمعی دیدم انبوه و هنگامه ای بشکوه»<sup>۲۴</sup>.

در مورد دیگر از دو جمع مردم صحبت می کند و می نویسد<sup>۲۵</sup>: «بعضی چون بنفشه سیاه گلیم و جمعی چون شکوفه سپیدادیم.

آن دو هنگامه سیاه و سپید

در هم آمیخت همچو خوف و امید»  
و جای دیگر نوشته است<sup>۲۶</sup>: «این ترهات، اهل

هنگامه و اجتماع عامه را شاید نه لاف بارنامه را».

و مورد دیگر اینطور است<sup>۲۷</sup>: «تا روزی به حسن اتفاق در نشروطنی آن اوراق رسیدم به سرطافی، هنگامه ای دیدم آراسته و خروشی برخاسته، جمعی از عد بیرون و خلعتی از حد و حصر افزون».

و درباره کلمه «مقامه» و «مقام» و «مقامات» باید این نکته را یادآوری کرد که ملک الشعرا ی بهار در سبک شناسی<sup>۲۸</sup> آن را به مقام موسیقی مربوط می داند و با گانه و «گاه» موسیقی ارتباط می دهد و از ریشه «قام قیاماً» نمی داند.

و اینک به ذکر دیگر شواهد و امثال از متون نظم و نثر می پردازیم:

در کتاب القص<sup>۲۹</sup> آمده: «و خواجه اگر منقبت



بوالعجب نادرشکاری کرده است  
و هم چنین به معنی جمعیت و ازدحام و غوغا  
آورده و گفته:

در سمر می خوانند درزی نامه ای  
گرد او جمع آمده هنگامه ای  
و در مجالس سبعة<sup>۱۲</sup> هست: «ما چون هنگامه به  
گرد این بازی مستغرق شده ایم و شب عمر به پایان  
می بریم تا صبح مرگ برسد و این هنگامه شب باز  
فلک سرد شود.»

و یکی از ترکیباتی که مولوی بکار برده «هنگامه  
نهادن» است در این بیت:

«چند هنگامه نهی بر راه عام  
گام خستی بزیامد هیچ گام»  
و نیکلسن<sup>۱۱</sup> «هنگامه نهادن» را به معنی جلب  
عوام و عوام فریبی گرفته است.

و فروزانفر در فرهنگ نوادر لغات دیوان کبیر<sup>۴</sup>  
معنی هنگامه گیر را نقال و معرکه گیر نوشته و  
«هنگامه» را چنین معنی کرده است: «مجلسی  
است که درویشان و نقالان و مارگیران و پهلوانان و  
شعبده بازان به جهت تماشای مردم بر پا کنند و آخر  
دست مطالبه دستمزد کنند.

ما مهره ایم و هم جهت مهره حقه ایم  
هنگامه گیر دل شده و هم نظاره ایم»  
در کتاب فتوت نامه سلطانی ملا حسین واعظ  
کاشفی، باب ششم را شرح حال ارباب معرکه و  
سخنانی که بر آن مترتب باشد، قرار داده و در فصل  
اول آن «معرکه» را چنین معنی کرده<sup>۱۶</sup>: «بدان که  
معرکه در اصل لغت حرب گاه را گویند... و در  
اصطلاح موضعی را گویند که شخصی آن جا باز  
ایستد و گروهی مردم آن جا بروی جمع شوند و هنری  
که داشته باشد به ظهور رساند» و پس از آن انواع  
معرکه گیران مانند خواص گویان و بساط اندازان و  
قصه خوانان و افسانه گویان را آورده و آنگاه به شرح  
اهل زور از معرکه گیران پرداخته که کشتی گیران و  
سنگ گیران و غیر آن باشند.

و در فصل چهارم همین باب ششم، صنعت اهل  
بازی از معرکه گیران را گفته که سه طایفه اند<sup>۱۷</sup>:  
طاس بازان و لعبت بازان و حقه بازان، و ضمن وصف  
طایفه دوم یعنی لعبت بازان کلمه «هنگامه» را بکار  
برده و نوشته است: «عزیزی گفته است که روزی به  
هنگامه لهوی حاضر شدم، شخصی را دیدم نشسته و  
چادری درس کشیده».

در شعر قرن دهم به بعد نیز هنگامه به معنی معرکه  
و بساط بازی و مانند آن بکار رفته چنانکه صائب گفته



و «هنگامه طفلان» در فرهنگها کنایه از دنیا  
معنی شده که ظاهراً مأخوذ از همین بیت خاقانی  
است و در بیت بعد از این همان معرکه و بساط بازی و  
شعبده را اراده کرده و گفته است:

«به پایان آمد این هنگامه کانک روز آخر شد  
بود هر جا که هنگامه است شب هنگام پایانش»  
شیخ فریدالدین عطار «هنگامه ساختن» به کار  
برده و گفته است<sup>۱۸</sup>:

زان فلک هنگامه می سازد به بازی خیال  
کاختران چون لعبتانه و فلک چون چادر است  
عاقبت هنگامه او سرد خواهد شد از آتک  
مرگ این هنگامه را چون وامخواهی بر در است  
پس از متون نظم و نثر قرن ششم و اوائل قرن هفتم  
بتدریج «هنگامه» در معنی معرکه و بساط بازی و  
قصه گویی و حقه بازی، جا افتاده و متداول شده  
تا حدی که معنی وقت و زمان را از دست داده است و  
همه جا به معنی معرکه یا جمعیت تماشگر معرکه به  
کار رفته، مثلاً سعدی گفته است<sup>۱۹</sup>: «هرجا که  
حکایتی و جمعی — هنگامه تست و محفل من» که  
در لغت نامه «جمعی است» ضبط شده.

و در مثنوی مولوی آمده است<sup>۲۰</sup>:

تا به بغداد آمد آن هنگامه جو  
تا نهد هنگامه ای بر چارسو  
بر لب شط مرد هنگامه نهاد  
غلفله در شهر بغداد افتاد  
مارگیری ازها آورده است

علی (ع) از مناقب خوانان نمی تواند شنید باید که  
بدان هنگامها (کذا — هنگامه ها) رود وزیر طاق  
تاجکی بایستد که این مصنف نامنصف را در آن  
هنگامه از دوگونه مقصود حاصل است...»

در ریختارنامه<sup>۲۱</sup> می خوانیم: «به هنگامه بی دلان و  
روزنامه بی حاصلان به نظر شفقت فرو نگرند نه به  
بصر جرات» و در لمعة السراج<sup>۲۱</sup> هم اینطور است.  
اما در مرزبان نامه<sup>۲۲</sup> می خوانیم: «و هنگامه مراد  
او گرم گردد» و «زروی گفت شنیدم که روزی  
حکیم پیشه ای هنگامه سخن گرم کرده بود» و «هزار  
دستان هنگامه لهو و طرب گرم کرده».

در نفثة المصدر و شهاب الدین محمد خرنیزی  
آمده<sup>۲۳</sup>: «بسی اینانچه نرم کرده تا هنگامه عمل گرم  
کرده» و مصحح کتاب آقای دکتر یزدگردی در  
تعلیقات<sup>۲۴</sup> ذیل «هنگامه عمل گرم کرده» نوشته اند:  
«بکار خویش رونق و رواج دادن، بازار خویش را نیز  
کردن، هم چنانکه در قدیم مشعبدان و حقه بازان و  
معرکه گیران و افسانه سرایان با تردستی و مهارت و  
ممارست و تجربتی که در کار خویش داشتند به حیل  
گوناگون مردم را به گرد بساط خویش می کشانیدند و  
بازار خود را گرم می کردند و بدان رونق  
می بخشیدند.»

نظامی گنجوی کلمه هنگامه را به معنی معرکه و  
بساط و جمعیت و ازدحام به کار برده و مثلاً در  
شرفنامه گفته است<sup>۲۵</sup>: نهادم زهر (پیشه) شیوه  
هنگامه ای — مگر در سخن نو کنم خامه ای» و نیز  
گفته است<sup>۲۶</sup>: «اشارت کرد خسرو کای جوانمرد —  
بگو گرم و مکن هنگامه را سرد» و نیز<sup>۲۷</sup>: «در این  
چارسو هیچ هنگامه نیست — که کیسه بر مردم  
خود گامه نیست».

خاقانی شروانی هم از هنگامه همین معانی را  
اراده کرده و در یک جا «هنگامه دریدن» آورده که  
به معنی برهم زدن معرکه است، می گوید<sup>۲۸</sup>: «هنگام  
صبح موکب صبح — هنگامه دریده اختران را» و اگر  
هنگامه را در این بیت به معنی جمعیت و ازدحام  
بگیریم، از هم پاشیدن و برهم خوردن جمعیت فهمیده  
می شود. و او «معرکه» را به معنی میدان جنگ گرفته  
و ردیف اشعار یک بند از ترکیب بندها قرار داده  
است.

در موردی نیز خاقانی «هنگامه طفلان» بکار  
برده که ضمن قصیده مرآت الصفای اوست و چنین  
است<sup>۲۹</sup>:

نظاره می کنم و بحک در این هنگامه طفلان  
که مشکین حقه آسوده است و نیلی حقه گردانش

است<sup>۱۸</sup>:

هنگامه ارباب سخن چون نشود گرم  
صائب سخن از مولوی روم درافکنند  
حزین لاهیجی «هنگامه محشر» آورده و گفته  
است<sup>۱۹</sup>:

«هشیار به هنگامه محشر نتوان رفت  
ای کاش که از سایه تاکم گذرانند»  
و ادیب الممالک فراهانی در وصف دیوان گوهر  
خاوری گفته<sup>۲۰</sup>:

«اگر تو ژرف یکی بنگری در این نامه  
ستوده بینی گفتار و نغزنامه»  
و ظاهراً در این بیت «هنگامه» به معنی مجموعه  
یا مجازاً معرکه و بساط سخنوری و سخن گسری  
است.

ولی در متونی مانند جهانگشای نادری «هنگامه»  
همان معنی معرکه، میدان جنگ و نزاع را دارد به این  
ترتیب<sup>۲۱</sup>: «اکثری از حسدپیشگان افشار سالک  
طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشتند».

و اینک به ترکیبات کلمه «هنگامه» اشاره  
می کنیم، بجز آنچه ذکر شد:  
هنگامه بلند شدن معادل سروصدا به راه افتادن،  
هنگامه بند معادل هنگامه گیر و معرکه گیر است  
چنانکه ظهوری گفته<sup>۲۲</sup>:

تماشا دلی و هزار آرزو  
ز هنگامه بندگان این چارسو  
هنگامه ساختن که پیش از این ذکر شد، در این  
بیت خردنامه جامی نیز آمده<sup>۲۳</sup>:

ز حکمت بسازید هنگامه ای  
کنید املنی موعظت نامه ای  
هنگامه فروزه، هنگامه افروز یعنی مجلس آرا که  
هنگامه را گرم کند:

هر لاله ز باغ عارض او  
هنگامه افروز صد بهار است  
هنگامه کردن معادل قیامت کردن، کاری را  
بسیار خوب انجام دادن.

هنگامه گرفتن معادل هنگامه برپا کردن، معرکه  
گرفتن و به صفت فاعلی مرکب و مرخم آن یعنی  
«هنگامه گیر»، قبلاً اشاره شد و جز شواهدی که آمد  
این ابیات نیز قابل توجه است:

سرغ به هنگام زد نعره هنگامه گیر  
کز همه کاری صبح خوشتر هنگام صبح  
خاوقانی<sup>۲۴</sup>  
«نگیرد خردمند روشن ضمیر  
زبان بسند دشمن ز هنگامه گیر»

**\* پس از متون نظم و نثر قرن ششم و  
اوائل قرن هفتم به تدریج «هنگامه»  
در معنی معرکه و بساط بازی و  
قصه گویی و حقه بازی جا افتاده و  
متداول شده تا حدی که معنی دقت  
و زمان را از دست داده است.**

از سعدی<sup>۲۵</sup>

هنگامه طراز و هنگامه گستر (آند را ج)  
هنگامه طلب، آنکه جدال و خلاف را با مردمان  
دوست دارد، هنگامه جوی (لغت نامه).  
این بیت نیز برای شاهد «هنگامه کشتی» در  
فرهنگ معین آمده است:

باز بوسید ز نوشیر صفت آهویی  
باز هنگامه کشتی است جریفان هویی  
و از معاصران جمال زاده نوشته است<sup>۲۶</sup>:

«هنگامه عظمای ستارگان و چراغیانی  
آسمانهاست».

و آخرین سخن آنکه نگارنده یکی دو بار پیشنهاد  
کردم که به جای کلمه «show» یعنی نمایش  
تلویزیونی، «هنگامه» و «شو من» (showman) را  
«هنگامه گیر» گویند، اما «شومردان» و  
«شوگیران» نپسندیدند و گفتند «شو» غیر از  
«هنگامه» است ■

پی نویس:

دیسکت ۷۹ فایل ۲۷ پاورقی آشنا از ص ۴۰۲ تا ۴۱۱

۱- چند متن از نوشته های بهیوی از دکتر صادق کبسا ص ۴۶.

۲- فرهنگ دکتر معین و حاشیه برهان قاطع.

۳- شاهنامه چاپ دبیرستانی ج ۱ ص ۸۰.

۴- همان ج ۱ ص ۸۵.

۵- ج ۵ ص ۲۱۱۳.

۶- ج ۴ ص ۱۸۶۹.

۷- چاپ دکتر محمد معین.

۸- چاپ محمد عباسی.

۹- چاپ دبیرستانی.

۱۰- انتشارات خیم.

۱۱- ص ۶۳.

۱۲- ص ۲۶.

۱۳- ص ۳۴.

۱۴- ص ۱۷.

۱۵- چاپ دکتر محمد باقر، لاهور.

۱۶- چاپ دکتر رحیم عقیلی.

۱۷- سیرالعباد الی العماد (مثنویهای سنائی چاپ مدرس رضوی ص  
۱۸۲).

۱۸- احوال و آثار رودکی ج ۳ ص ۱۰۴۵.

۱۹- ص ۸۱.

۲۰- ص ۱۳۰.

۲۱- مقدمه نویسی در ادبیات فارسی نگارش دکتر فاوس ابراهیمی  
ص ۱۶ و ص ۳۶۹.

۲۲- چاپ سید علی اکبر ابرقوشی ص ۱۷، چاپ شمیم ص ۲۰.

۲۳- چاپ ابرقوشی ص ۱۸، چاپ شمیم ص ۲۱.

۲۴- چاپ ابرقوشی ص ۸۲.

۲۵- چاپ ابرقوشی ص ۱۰۲.

۲۶- همان چاپ ص ۱۰۸.

۲۷- ص ۱۸۸، چاپ شمیم ص ۱۴۱.

۲۸- چاپ اول، ج ۲ ص ۳۲۳، حاشیه ۱.

۲۹- چاپ دکتر محدث ص ۳۶.

۳۰- چاپ دکتر صفا ص ۲۲۵.

۳۱- چاپ محمد روشن ص ۲۷۴.

۳۲- تصحیح محمد روشن ج ۱ صفحات ۵۰ و ۳۲۶ و ۵۲۷.

۳۳- چاپ دکتر یزدگردی ص ۷۶.

۳۴- ص ۵۷۵.

۳۵- چاپ وحید دستگردی ص ۵۴.

۳۶- ۳ و ۴- لغت نامه.

۳۷- تصحیح نگارنده ص ۳۱.

۳۸- دیوان خاقانی ص ۴۶۳.

۳۹- دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۱۰.

۴۰- دیوان عطار چاپ دکتر تقی تقیانی ص ۷۴۷.

۴۱- کلیات سعدی چاپ فروغی ص ۲۶۱.

۴۲- فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی جلد هفتم.

۴۳- فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۷.

۴۴- فرهنگ لغات و تعبیرات.

۴۵- جزوه هفتم ص ۴۶۳.

۴۶- تصحیح دکتر محبوب ص ۲۷۵.

۴۷- ص ۳۴۰.

۴۸- لغت نامه.

۴۹- چاپ بیژن ترقی ص ۳۵۰.

۵۰- چاپ وحید دستگردی ص ۷۴۵.

۵۱- جهانگشای نادر تصحیح سید عبدالله انوار ص ۲۸.

۵۲- لغت نامه دهخدا.

۵۳- هفت اورنگ چاپ مدرس گیلانی ص ۹۹۹.

۵۴- دیوان خاقانی ص ۵۱۹.

۵۵- بوستان چاپ دکتر یحیی قریب ص ۱۳۵.

۵۶- شاهکار ج ۱ ص ۳۶.